



فرهنگی

استاد مسن رمیه پورا زغدی



محکم

پیامبری برای همیشه

اشاره:

آسمانی‌ترین مرد تاریخ بود، مردترین مرد، جاودانه‌ترین واژه زیبا بخش زندگی و مرامش همیشه‌ترین راه و مرام برای انسان‌های پس از او. اگر چه ۱۴ قرن از رفتنش می‌گذرد اما زنده‌ترین و شاداب‌ترین فصل‌های زندگی را از جزه جزه دیباچه درخشان حیات او می‌توان یافت. پیام‌آوری که شهاب‌گونه در همه اعصار و قرون تاریکی، بایدها و نیایدها و راهها و بیراههها را بر بشریت نمودار ساخت. آنچه پیش روی شماست، گزیده‌ای از نوشتار استاد رحیم‌پور ازغدی است که در کتاب «محمد ﷺ؛ پیامبری برای همیشه» آمده است.



مودت و برائت نیز واجب می‌دانیم. دشمنان اسلام، بدعت‌های خلاف شرع در این مفاهیم را ترویج می‌کرده و حتی آموزش می‌دادند. چنانچه بعدها در اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شد که دست کم در ایران، عراق و هند، دشمن، سرمایه‌گذاری کلانی کرده تا در محافل و هیئت‌های مذهبی از جمله بین شیعیان نفوذ کند و از جریان پاک و ارزشمند مدح اهل بیت سوء استفاده نماید و این جریان مبارک مؤثر در تاریخ شیعه و انقلاب را به عامل مخدر و تفرقه در میان مسلمانان تبدیل کند و حتی بین بعضی هیئت‌های مذهبی، با چند واسطه، اشعاری را برای مداحی ترویج می‌کردند که کاملاً بدعت و نقض معارف اهل بیت و تشیع بود، یا بین عزاداران با بودجه خودشان، قمه توزیع می‌کردند و اینها همه دست‌هایی است که در پشت پرده این تفرقه افکنی‌ها دخالت دارد و باید این دخالت را دید.

البته ممکن است یک مداح از سر ناآگاهی و یا اخلاص، دروغ بگوید و یک عزادار هم بی‌توجه و با اخلاص قمه بزند، اما توجه داشته باشیم که پشت این جریان‌ها گاهی چه دست‌هایی در کار است تا فتنه کنند و این ادبیات افراطی، روش‌های غالی گرایانه، بدعت و هتاک‌ها به پیروان سایر مذاهب اسلامی را باب کنند تا مسلمانان را از جبهه اصلی و نبرد اصلی منحرف کنند. ببینید دست‌هایی که ناصبی‌گری و وهابی‌گری را ترویج می‌کنند، جریانی که درویش‌بازی‌های انگلیسی و صوفی‌گری‌های اباحی گرایانه را ترویج می‌کند، همان‌ها ممکن است در پشت پرده، خط غلو شرک‌آمیز در شأن اهل بیت را هم

امروز اتحاد عقیدتی در مشترکات و وحدت سیاسی مسلمانان در برابر دشمنان اسلام را فقط از طریق آفات داخلی می‌توان در هم ریخت و اتفاقاً در رأس طرح‌های عملیاتی مخالفان اسلام، همین سازمان دادن به فتنه‌های داخلی در پشت جبهه جهان اسلام قرار دارد.

امروز هر کس به هر بهانه و دلیل و با هر زبانی، در ایران و جهان اسلام، به فتنه تفرقه مذاهب اسلامی و جنگ‌های مذهبی و توهین به مذاهب رسمی اسلام دامن بزند - ولو ناآگاهانه - باید شریک صهیونیست‌ها دانسته شود و توجه داشته باشیم که به خصوص در سال‌های اخیر، دوباره همان دست‌هایی که در یکی، دو قرن گذشته با مذهب‌سازی و فرقه‌پر دازی و افراط‌پروری، کینه‌های مذهبی را بین مسلمانان علیه یکدیگر رشد دادند، فعال شده‌اند.

در همین منطقه خاورمیانه، انگلیسی‌ها از یکسو جریان وهابیت و ناصبی‌گری و صوفی‌گری و درویش‌بازی‌های انگلیسی و انحرافی و از سوی دیگر بابی‌گری و بهایی‌گری را دامن زدند و سپس حتی در میان شیعیان، جریان‌های غالی‌گری و افراطی را پدید آوردند که به نام محبت اهل بیت، نسبت‌خدایی و الوهیت به اهل بیت پیغمبر می‌دادند و نیز روش‌های غلط و نامشروع عزاداری را ترویج کردند و بدین ترتیب، با تقویت افراطیون از هر طرف به جنگ‌های مذهبی دامن زدند.

ما محبت به پیامبر و اهل بیت و اظهار برائت از دشمنان آنها را لازم و واجب می‌دانیم اما رعایت موازین اسلام و مصالح امت را در کیفیت اظهار این

دامن بزند و گاهی کسانی بدون توجه و با حسن نیت تعبیر کنند که من علی اللّٰهی ام، رضا اللّٰهی ام، حسین اللّٰهی ام و این در حالی است که خود حضرت امیر (ع) فرمودند: «جاهل متسک، کمر مرا می شکند»^۱. از حضرت رضا (ع) نقل شده است که کسی نزد ایشان عرض کرد: آقا راجع به شما از طرف دستگاه حکومت، شایعه‌ای در شهر پخش کرده‌اند که شما و پدرتان، مردم را بنده و برده خود می‌دانید، حضرت رضا (سلام الله علیه) رو به آسمان نمودند و عرض کردند:

«خدایا، تو شاهد باش این اولین ستمی نیست که بر ما می‌رود. به خدا سوگند، چنین کلمه‌ای نه از دهان من و نه از دهان پدران من هرگز خارج نشده و نخواهد شد که ما مردم را بنده و یا برده خودمان بدانیم؛ ما افتخارمان، بندگی خداست»^۲.

چه باید کرد؟ پرسشی است که ما مطرح می‌کنیم برای شفاف کردن جریاناتی که در صفوف ملت ما به نمایندگی خود خوانده، از طرف ملت و به زبان‌های مختلف می‌گویند: «آقا دیگر خسته شدیم. دوره حکومت دینی تمام شده است، عصر ایدئولوژی گذشته است، انقلاب به پایان رسیده است و شعارهای دینی جاذبه‌اش را از دست داده است، ارزش‌ها فرسوده شده‌اند. جامعه خسته شده است، مردم دیگر خواهان دین نیستند. مردم اگر حکومت دینی را نخواهند، چه کسی را باید ببینند؟!»

تحت عنوانین مختلف، فضای بسیار سنگین تبلیغاتی در خارج و داخل، یکصدا در حال تبلیغ و جریان‌سازی با همین مضمون است. هزار بهانه می‌آورند و هیچ یک حاضر نیستند که به جای دین، انقلاب و ارزش‌های خودشان را متهم کنند و بگویند ما خودمان مشکل داریم، مردم از ما خسته شده‌اند یا می‌شوند. مردم از دین و حکومت دینی، خسته نشده و نخواهند شد. مردم با ما مشکل پیدا می‌کنند، نه با دین و با حکومت دینی. به راستی چه باید کرد؟ در اقتصاد چه باید کرد؟ در سیاست داخلی و خارجی چه باید کرد؟ در قضاوت چه باید کرد؟ در حوزه فرهنگ چه باید کرد؟ اینها همه درس‌هایی است که بسیاری از ما نیاموختیم و وارد حکومت اسلامی شدیم.

اولین مسئله، آسیب‌شناسی حاکمان در حکومت دینی است. کسانی که چه باید کرد را از سنت پیغمبر اکرم ﷺ و آموزه‌های اهل بیت (ع) نیاموخته‌اند و وارد حکومت دینی شده‌اند و به نام دین در حوزه‌های مختلف خواسته‌اند بر مردم اعمال حکمرانی کنند، چنین کسانی اولین مشکل مردم متدین و حکومت دینی‌اند و اولین تکلیف ما در حوزه چه باید کرد، مواجهه شفاف با جریاناتی است که نه عقلاً معارف و احکام دین را می‌شناسند و نه قلباً به دین دینی برای حکومت ایمان دارند و نه عملاً به آن التزام دارند. در عین حال ادعا می‌کنند که مردم از دین و حکومت دینی خسته شده‌اند. می‌گویند چرا در برخی از حوزه‌های مدیریتی، حکومت، دینی نیست؟ امروز دشمن شبهات را در دهان مردم و نسل جوان می‌گذارد که مردم و نسل جوان می‌گویند ما حکومت دینی نمی‌خواهیم و چرا حکومت، دینی است؟ در حالی که واقعیت، عکس این است. پرسش اصلی نسل جوان این است که چرا حکومت و حاکمان در همه حوزه‌های اختیاراتشان، در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و قضاوت، دینی عمل نمی‌کنند؟

فرق است میان این‌که بگوییم اشکال در دینی بودن حکومت است یا این مطلب که چرا حکومت دینی نیست و باید دینی بشود. اگر زاویه نگاه عوض شود، راه حل و پاسخ حتماً تغییر می‌کند. ما باید بدانیم که دین، زنده است، ارزش‌ها جاذبه دارند و آن شعارهایی که براساس آنها انقلاب شد و امروز انقلاب ایران، مرکز توفنده و قلب انقلاب جهانی اسلام است و در سراسر دنیا دارد تغییرات عمده ایجاد می‌کند. همان ارزش‌هایی که انقلاب در ایران ایجاد کرد و جنگ را پیش برد، آن ارزش‌ها همچنان زنده است، توفنده است، جاذبه دارد و اگر به درستی آدا شود و اگر آنان که آدا می‌کنند، عاقل و صادق باشند - به همان سرعت و قدرتی که اوضاع ایران را عوض کرد - اوضاع کل جهان اسلام را در یکی، دو دهه آینده تغییر خواهد داد. اگر رسانه‌های فرهنگی و تبلیغاتی ماصلاح شوند، اگر دستگاه قضایی ما، دولت و مجلس ما کمتر حرف بزنند و به دکتترین پیغمبر و اهل بیت بیشتر عمل بکنند، خواهید دید که این ارزش‌ها زنده است و جاذبه دارد و هنوز تنها نبضی که در دنیا می‌تپد، نبض دین و حکومت دینی و انقلاب دینی است. اینها

**پیغمبر در خندق،
کلنگ می‌زد، کلنگ به سنگی
خورد و جرقه‌ای پرید، فرمود: من
فتح ایران و روم را در پرتو این
جرقه می‌بینم. بعضی از این آقایان
خندیدند، مسخره کردند که: شکمش
گرسنه است و ما یک لقمه نان
نداریم بخوریم و در محاصره‌ایم،
او می‌خواهد ایران و روم را
فتح کند.**

**وقتی یهود بنی‌قریظه،
پیمان شکنی و خیانت کردند و
در جنگ احزاب و خندق از پشت
ضربه زدند، پیامبر ﷺ آنان را محاصره
کرد، سپس دستور داد ششصد نفر از
مردان جنگی آنان را اعدام کردند.
این قاطعیت نیز در منطق پیامبری
وجود دارد، همان پیامبر رحمت
و ادب و تواضع، این بعد را
هم داشت.**





بودند، هر دو به نزد آن مرد آمدند که آقا اگر می‌شود این حق قصاصتان را درباره ما اعمال کنید. آیا ممکن است که به جای پیامبر خدا، ما را بزنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: خود من باید قصاص شوم. او گفت که شانه من عریان بود و پیامبر نیز شانه را عریان کردند و آن مرد، کتف پیامبر (ع) را بوسید و گفت: من تنها بهانه ای می‌خواستم تا کتف شما را ببوسم. این است فرهنگ دینی و حکومت دینی.

این فرهنگ، احتیاج به اصلاح ندارد؛ بلکه حاکمان و مدیران ما نیازمند اصلاحند و باید خود را با این فرهنگ تطبیق بدهند. هرگاه مسئولان رده‌های مختلف حکومت در سه قوه، خود را با این فرهنگ، تطبیق دادند، آن روز بدانند که دیگر هیچ مانعی جلوی راه این حرکت و این انقلاب، در سراسر جهان نخواهد ایستاد؛ زیرا بشریت جز عقلانیت در حوزه نظر، و انسانیت در حوزه عمل، چیز بیشتری نمی‌تواند بخواهد و معارف اسلام مظهر عقلانیت و احکامش مظهر و مجلای بزرگ انسانیت و انسان‌گرایی به معنای حقیقی است.



مسائلی است که باید روشن بشود که چه کسانی در این جامعه چه می‌کنند و به حساب دین گذاشته و نوشته می‌شود. این دین، احتیاج به فهم و عمل دارد، احتیاج به اصلاح ندارد. ما خودمان را باید اصلاح کنیم، نه دین را.

دینی که بنیانگذارش پیغمبر اکرم ﷺ است، در آخرین سخنرانی، در حال بیماری منجر به رحلت، پیام‌هایی که می‌دهد، بزرگ‌ترین و ناب‌ترین پیام‌های انسانی در باب کرامت انسان و حقوق بشر و آزادی بیان است؛ یعنی همان چیزهایی که می‌خواهند امروز با آموزه‌های غربی به ما آموزش بدهند! یکی، آن پیامی است که ایشان، علاوه بر جنبه‌های معنوی‌اش و تبرکی که مردم به او می‌جستند و حتی قطرات آب وضویش را از یکدیگر می‌ربودند و در آن هنگامی که لاقط، قدرت مطلق در جزیره‌العرب بود، در آخرین سخنرانی سخنرانی‌ی وداع، خطاب به مردم می‌گوید:

«هرکس حقی بر گردن من دارد که آدا نشده است - حق جانی، مالی، و یا حیثیتی - امروز بگوید و حساب مرا تصفیه کند، مرا ببخشد و از من بگذرد، یا قصاص و جبران کند تا حساب ما به آخرت نیفتد.»^۱

مردی که قدرت مطلق دارد و حاکم دینی است، با مردم این گونه سخن می‌گوید که جمعیت با صدای بلند گریه می‌کنند و شخصی برمی‌خیزد و می‌گوید: یک روز از جبهه برمی‌گشتم، شترهای ما در کنار یکدیگر قرار گرفت، تازیانه ای در دست شما بود؛ نمی‌دانم از روی عمد به من اصابت کرد یا به اشتباه. پیامبر (ع) فرمود: به خدا پناه می‌برم که از روی عمد بوده باشد. مرا می‌بخشی یا قصاص می‌کنی؟ گفت: قصاص می‌کنم. فرمودند: همان تازیانه را یکی از خانه بیاورد. بلال به خانه حضرت زهرا (س) می‌رود و عرض می‌کند که پدرت می‌گوید آن تازیانه را بده! حضرت زهرا می‌پرسد: چه خبر شده است؟ مگر جهاد است؟ گفتند: پدرت خود را برای شلاق خوردن عرضه کرده است. حاکم حکومت مطلقه اسلامی و خاتم انبیا خود را برای شلاق خوردن، عرضه کرده است.

زهرا (س) می‌گوید: چه کسی حاضر شده است پیامبر خدا را شلاق بزند؟ گفت: فلان کس. حضرت زهرا (س) در حالی که اشک می‌ریزد، تازیانه را می‌آورد و به او می‌دهد و می‌گوید: آیا حسن و حسین آنجا نبودند که از او بخواهند به جای پیامبر آنها را بزند؟

این ابرقدرت که از موضع قدرت معنوی با همه قدرت‌های مادی عالم سخن می‌گفت در برابر بندگان خدا، چنین متواضع بود. اینها کرامت انسان و حقوق بشر و آزادی بیان - از نوع اسلامی، نه غربی - است که یک نفر بلند شود و در برابر حاکم بگوید که آقا یک روز از جبهه برمی‌گشتم، شترهای ما در کنار یکدیگر قرار گرفت، تازیانه‌ای در دست شما بود؛ نمی‌دانم از روی عمد به من اصابت کرد، یا به اشتباه! من باید قصاص کنم و پیامبر بگوید: «درست است، حق داری.»

شلاق را آورد. اتفاقاً حسن و حسین که کودکان هفت، هشت ساله‌ای

**یغمبر ﷺ در حکومتش،
حلقه‌های بسته سیاسی و کاست
قدرت و باندبازی و قوم و خویش‌بازی
نداشت. بین آن همه ریش سفید و
اصحاب و آدم‌های مهم، گاه جوان صالح
نوزده ساله‌ای مثل اسامه را فرمانده
بزرگ‌ترین لشکر کشی‌اش که جنگ
با امپراتوری روم بود، قرار می‌داد.**

**در برابر روحانیونی
که نان دین می‌خورند و
به دنیای خودشان خدمت
می‌کنند، سکوت نکنید،
به خاطر حفظ دین،
متهمشان کنید.»**

پیامبر ﷺ در همان آخرین سخنرانی، به حکومت‌ها موعظه می‌فرمایند و به حاکمان پس از خود می‌گویند: از همه آنان می‌خواهم که خدا را به یاد داشته باشند. این آخرین جمله‌های پیغمبر ﷺ است. فرمود: نگذارید در پشت درهای بسته حکومت، قویها، ضعیفان را پاره پاره کنند. نگذارید پشت درهای بسته دولت، سرمایه‌داران و اغنیا، فقرا را له کنند.

آقایان وقتی به کنفرانس‌های بین‌المللی برای گفت و گوی تمدن‌ها می‌روند، نباید ایدئولوژی‌های خود غربیان را به آنها پس بدهند تا آنان نیز زیر لب به ما بخندند، بلکه باید با آنها معارف و احکام و منطق اسلام را در میان گذاشت. منطقی که در آن پیامبر اکرم ﷺ، ادب را حتی در برابر دشمن رعایت می‌کرد. خدای متعال به پیامبر ﷺ فرمود: «وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»؛ با اینان که برخورد می‌کنی، حتی وقتی طرفداران هم می‌کنی، به زیبایی طرد کن، صبر کن و تحمل داشته باش و از پامشین و فرمود: «مردم را به راه خدا با حکمت و موعظه حسنه بخوان.»^۵

مکتب و پیامبری که با استدلال و برهان بشریت را خطاب می‌کند و خدای متعال در قرآن کریم فرمود: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»؛ برهان بیاورید. ما با شما بر اساس برهان سخن می‌گوییم و به کسی تحمیل غیر منطقی نمی‌کنیم. مکتبی که حجیت عقل را ذاتی می‌داند و می‌گوید اصلاً احتیاجی به استدلال شرعی برای عقل نیست.

می‌دانید که پیامبر وقتی دست به جیب می‌برد، بیشترین مخارج شخصی‌اش، برای عطر بود. سر و صورتش را آب می‌زد و آرایش می‌کرد،^۶ یکی از همسران پیامبر ﷺ نقل می‌کند کسی در زد، پیامبر در حیاط بود، خواست سر و صورتش را مرتب کند، ظرف آبی در محوطه بود، ایشان در همان آب نگاه کردند و سر و صورتشان را مرتب کردند و سپس برای گشودن در رفتند. گفتم: آقا دیگر تا دم در رفتن و به خود رسیدن؟ پیامبر اکرم ﷺ همین را نیز احترام به حقوق مردم تلقی می‌کرد. آن کسی که به در خانه من می‌آید، به همین مقدار بر من حق دارد و می‌فرمود: «انها که دنیا را برای آخرت و آخرت را برای دنیا ترک می‌کنند از ما نیستند.»^۷ این همان مکتب و خطی است که باید در پی آن بود. پاسخ چه باید کرد در همه حوزه‌های حکومت و زندگی، عمل به سنت پیغمبر اکرم ﷺ با تفسیر اهل بیت آن حضرت است که اوصیای خاص پیامبر اکرم‌اند. در اینجا من به دو نکته هم اشاره کنم که گاه مغفول واقع می‌شود. ما، حکومت و همه جناح‌های موجود باید به سنت پیغمبر و اهل بیت پیغمبر ﷺ رجوع کنیم، باید آنگونه انقلاب و جامعه را هدایت و مدیریت کرد که پیامبر اکرم ﷺ کرد، باید آنگونه حکومت کرد که پیامبر اکرم ﷺ حکومت کرد. مشکلات این جامعه،



غالباً به دست همین مردم و برخی از همین مسئولان قابل حل است. مشکل نه از دین و نه از حکومت دینی است، تا عدل‌های به دنبال راه حل غیر دینی بگردند. کسانی گفتند و نوشتند که چون از دین، سوء استفاده می‌شود بنابراین، راه حل، تفکیک دین از حکومت است. ما به آنها عرض می‌کنیم که مگر از علم سوء استفاده نمی‌شود؟ مگر از تکنولوژی، از آزادی، از مفهوم روشنفکری، از همه مفاهیم سوء استفاده نشده و نمی‌شود؟ شما آیا هرگز به این بهانه گفته‌اید که چون از علم سوء استفاده می‌شود، ما علم را کنار بگذاریم؟ پس چرا درباره دین، چنین سخنی به زبان جاری می‌شود؟

نکته دوم، این که حکومت دینی و جامعه دینی یافتنی نیست؛ ساختنی است. بعضی فکر می‌کنند چون مبانی و احکام اسلامی الهی، قدسی و آسمانی است، پس قرار است یک حکومت دینی کامل و یک جامعه دینی حاضر و آماده از بالا، از آسمان ناگهان جلوی پای ما بیفتد، مثل یک ساختمان پیش ساخته، نصب شود و ما فقط زحمت زندگی کردن در آن جامعه را به خود بدهیم؛ چنین نیست. جامعه دینی و حکومت دینی را باید براساس دکنترین اسلام و ثابتات و قطعیات اسلام بسازیم. این خانه را باید ساخت و در آن وارد شد و نشست. خانه از پیش آماده‌ای وجود ندارد. باید طراحی کنیم، باید براساس ارزش‌ها و احکام اسلامی، میلی‌متر، میلی‌متر برنامهریزی کنیم و آجر به آجر بسازیم. اولاً باید عقل‌ورزی و اجتهاد کرد و تئوری داشت.

**سه گروهند که
صدای نمازشان از گوش
خودشان بالاتر نخواهد
رفت و دعایشان به خداوند و
ملکوت نخواهد رسید، یک گروه،
مسئولینی‌اند که جامعه‌ای را
مدیریت می‌کنند در حالی که
مردم از آنها خوششان
نمی‌آید.**

نخستین سؤال این است که ما چه تعداد نظریه پرداز اسلامی برای تئوری دادن و ساختن حکومت و جامعه دینی کامل تر، هم اکنون و در آغاز دهه سوم انقلاب و حکومت اسلامی در اختیار داریم؟ کم و انگشت شمار.

دوم، چه تعداد مدیران عاقل و صادق و با سواد و مسلمان در اختیار داریم؟ سوم، هماهنگی و عمل کردن در یک طرح جامع و هندسه واحد است، که متأسفانه به قدر کافی وجود ندارد. ما در همه حوزه‌ها توفیقاتی داشته‌ایم، اما نسبت به آرمان‌ها و اهدافی که اعلام کرده‌ایم، ضعیفیم، در عین حال عقل، عمل صالح و اجتهاد دینی، تنها ابزار ماست. امروز من به چند درس پیامبرانه در باب حکومت اسلامی الگو اشاره می‌کنم تا پاسخی اجمالی به پرسش چه باید کرد باشد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَمُسَلِّمِ اٰخُوالمُسَلِّمِ لَا يَظْلَمُهُ وَلَا يُسَلَّمُهُ»^۱ میان همه مسلمانان باید رابطه برادری برقرار باشد، نه به یکدیگر ستم کنند و نه یکدیگر را در برابر هیچ ظلمی تنها بگذارند و تسلیم کنند. همه باید شب و روز به فکر یکدیگر باشیم و مثل یک شبکه در هم پیچیده، در قلمرو اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به فریاد یکدیگر برسیم و کمک کنیم. باید این شعار جامعه و حکومت اسلامی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی باشد، تا مناسبات ظلم و ستم برداشته شود. فاصله‌های طبقاتی در جامعه اسلامی، یعنی کوخ نشینی اکثریتی و کاخ نشینی اقلیتی - این که کسانی در شمال تهران، در خانه‌های چند میلیاردی زندگی کنند و در پایین همین شهر، خانواده‌هایی با ده، پانزده سر عائله در دو اتاق یا یک اتاق زندگی کنند، این فاصله طبقاتی، با آن دستور العمل پیغمبر سازگار نیست.

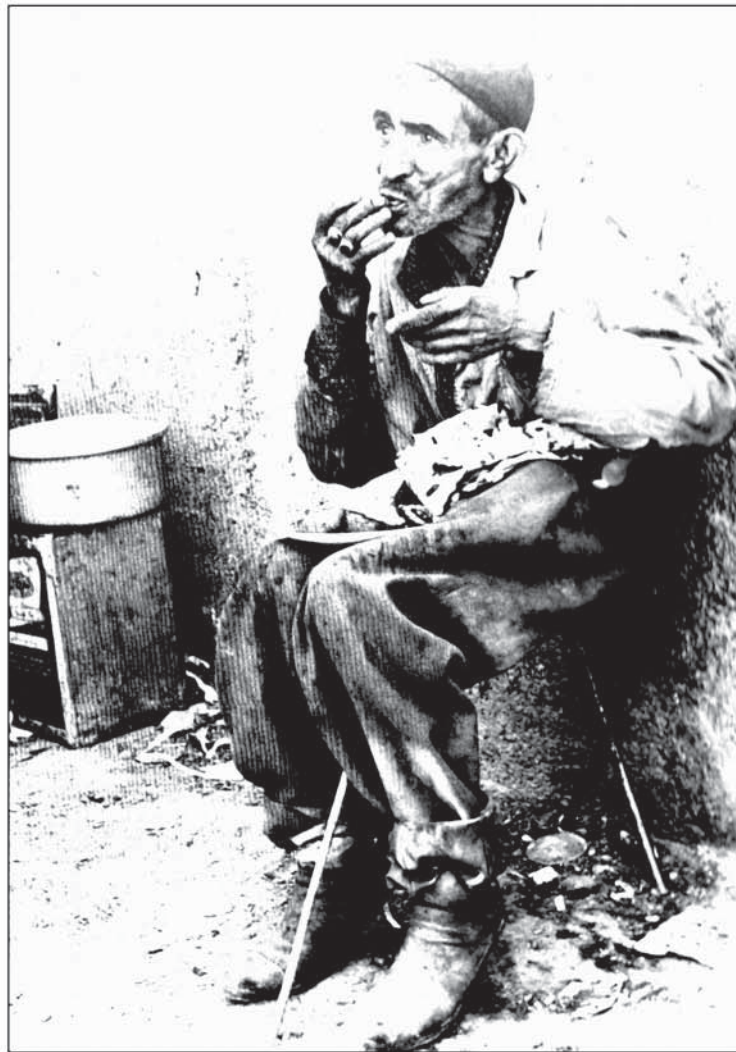
تبعیض در نهادهای دولتی و حکومتی با این دستور العمل پیغمبر اکرم ﷺ سازگاری ندارد. سلطه سیاسی دیگران بر جوامع اسلامی از افغانستان تا فلسطین با این دستور العمل سازگاری ندارد. دستگاه قضایی پر ادعا و کم کار، دولت پر حرف و کم کار، مجلس پر سر و صدا و کم کار با این دستور العمل پیغمبر اکرم سازگاری ندارد. نهادهای دولتی و حکومتی به جای خدمت به مردم، به تدریج وبال گردن مردم می‌شوند. این اولین مسئله ما در پاسخ به سؤال چه باید کرد است. تا وقتی که دولت وبال بر مردم باشد و مالیات بگیرند و خدمت رسانی اندک بکنند؛ مجلس از منابع عمومی و بیت المال استفاده بکند و گام‌هایی بسیار کوتاه و خدمات قطره چکانی به این ملت بکند؛ قوه قضائیه، ادعای بزرگ اجرای عدالت و پیشگیری از جرم را بکند، ولی ابتدایی ترین ظلم‌ها و جرم‌ها در تهران - پایتخت مملکت - اتفاق بیفتد و جلوی آن را نتوانند بگیرند و در برابر ستم‌های بزرگ و فشار، گاه مجبور شوند کوتاهی بکنند؛ این روند با پیام حکومت دینی سازگاری ندارد. دادگستری اسلامی، دادگاهی است که خلیفه مسلمانان، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را به خاطر یک یهودی و ادعای دروغ او، به دادگاه احضار می‌کند و امیر المؤمنین (ع) بدون کمترین تصنعی، تظاهری، ناراحتی و گلابی در دادگاه، حاضر می‌شود و در کنار او مساوی می‌ایستد و وقتی ایشان را با کتبه صدا می‌زند، به قاضی می‌گوید: «چرا مرا به کتبه صدا زدی در حالی که این یکی را با اسم عادی صدا می‌کنی؟ اینجا من آشنای تو یا امیر المؤمنین (ع) نیستم، اینجا من - علی بن ابی طالب - هستم، مثل همین آدم یهودی که با من مرافعه دارد.»

در سنت اسلام و سیره پیغمبر (ع) و اهل بیتش ما این مضامین را خوانده‌ایم و این الگوهای برتر بود که قلب ما را لرزاند. ملاک مشروعیت دستگاه قضایی ما این است که به این روایات عمل کند. دولت ما، دولتمردان، وزرا و وکلایی که منازلشان در مناطق مرفه تهران است، در خانه‌های وسیع و تجملاتی، زندگی می‌کنند و دم از حکومت دینی یا جامعه مدنی می‌زنند، اینها اگر به احکام غربی عمل کنند، قدرت و ظرفیتش را ندارند چه رسد به این که بخواهند به احکام اسلامی در باب حکومت دینی عمل کنند!

امیر المؤمنین (ع) درباره ائمه حق فرمود: در حکومت اسلامی، روحانیون یا علمای دین و حاکمان دینی باید سطح زندگی‌شان از سطح متوسط مردم، پایین تر باشد تا بتوانند دین را به درستی تبلیغ و به درستی اجرا کنند. اگر روحانیت یا مسئولان حکومت در سه قوه، در خانه‌های اشرافی، زندگی کنند و با سفرهای آنچنانی و روابط فامیلی آنچنانی، با ازدواج‌های حکومتی، کاست‌های طبقاتی تشکیل دهند، اینان نمی‌توانند حکومت دینی را در این مملکت اجرا کنند؛ بلکه تنها دین و حکومت دینی زیر سؤال خواهد رفت و نسل‌های بعدی ما از اصل دین و حکومت دینی مأیوس خواهند شد. این تکلیف اصلی ماست. تکلیف همه خطبا در نماز جمعه‌هاست که بر روی این اصول تأکید کنند.

دولت ما، دولتمردان، وزرا و وکلایی که منازلشان در مناطق مرفه تهران است، در خانه‌های وسیع و تجملاتی، زندگی می‌کنند و دم از حکومت دینی یا جامعه مدنی می‌زنند، اینها اگر به احکام غربی عمل کنند، قدرت و ظرفیتش را ندارند چه رسد به این که بخواهند به احکام اسلامی در باب حکومت دینی عمل کنند!

حضرت امیر (ع)، بزرگ‌ترین تربیت شده پیغمبر، خطاب به خلیفه سوم فرمود: کار گزاران حکومت اسلامی تا هر جا که خورشید بر آن بتابد، اگر ظلمی و فساد می‌کنند، ما نیز مسئولیم. چون اعتراضاتی می‌شد که فلان جا فساد می‌شود، دزدی کرده‌اند، حق کشی یا باندبازی کرده‌اند، او هم مثلاً می‌گفت: من خبر ندارم. حضرت امیر (ع) فرمود: نمی‌توانی بگویی که من خبر ندارم؛ باید خبر داشته باشی.



اعتراضاتی می‌شد که فلان جا فساد می‌شود، دزدی کرده‌اند، حق کشی یا باندبازی کرده‌اند، او هم مثلاً می‌گفت: من خبر ندارم. حضرت امیر (ع) فرمود: نمی‌توانی بگویی که من خبر ندارم؛ باید خبر داشته باشی.

پیامبر اکرم به ما آموخت که مسئولان حکومت اسلامی، دولتی‌ها، مجلسی‌ها، دستگاه قضایی در برابر

مادر برابر آمریکا چه وقت کوتاه می‌آییم و تن به سازش می‌دهیم؟ در برابر جریان‌های انحرافی ضد دینی تحت عناوین روشنفکری، چه وقت متزلزل می‌شویم؟ تنها وقتی که خودمان فاسد شده باشیم، دیگر جرئت نمی‌کنیم نهی از منکر و نقد بکنیم. آدم‌هایی که خودشان فاسد می‌شوند نمی‌توانند در برابر منکرات فریاد بزنند. چرایی از منکر در یک جامعه، ضعیف می‌شود؟ زیرا آنها که باید نهی

از منکر بکنند، خود آلوده می‌شوند، سست می‌شوند، آدمی که از درون می‌پوسد و فرو می‌ریزد، دیگر جرئت ندارد فریاد بزند و وقتی که ظلم می‌بیند، وقتی شرک و نفاق و الحاد می‌بیند، وقتی فساد اخلاقی می‌بیند، جرئت نمی‌کند اعتراض کند؛ زیرا به چیزی بسته شده است. کسانی می‌توانند حر و آزاد باشند و نهی از منکر کنند که به چیزی آلوده نباشند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دو گروه ممکن است امت مرا اصلاح کنند و به رتبه‌های بالای انسانی ارتقا دهند و همین دو گروه می‌توانند امت اسلامی را فاسد کنند و به منجلاب بیندازند. دو گروهند که اگر صالح باشند امت، صالح می‌شود و اگر فاسد باشند، امت فاسد می‌شود: «العلماء و الحکام» یکی روحانیت و دیگری مسئولان و فرمانروایان (حکومت اسلامی).»

پیامبر اکرم (ع) فرمود، این مضمون از امیر المؤمنین (ع) هم نقل شده است: «هر جاسمی بر مردم برود و حکومت‌ها بی‌اطلاع بمانند و یا مطلع بشوند، ولی مدارا کنند، نقض پیمان الهی شده است.»

پیامبر ﷺ فرمود: «جامعه‌ای که در آن، حقوق ضعیفان از قدرتمندان، از صاحبان قدرت، صاحبان ثروت و صاحبان شوکت، بدون لکننت زبان، مطالبه نشود، جامعه اسلامی نیست.» این است آن جامعه دینی و حکومت دینی که ما باید بسازیم.

ما هم می‌خواهیم جامعه و حکومتی بسازیم که اگر فردا یک آدم عادی، یک روستایی برخاست و به تهران آمد و گفت: آقا، حق مرا فلان آدم ثروتمند یا قدرتمند، غصب کرده است، نترسد و بدون لکننت زبان، حرفش را بزند و دادگستری هم حق او را اقامه کند. این است آن جامعه و حکومت دینی که انقلاب خمینی می‌خواهد.

کدام نسل جوان از چنین جامعه و حکومت دینی رو برگردانده و پشت کرده است؟ نباید نسل جوان را متهم کنیم. نسل جوان، یک نسل مظلوم و ناآگاه است.

نه آگاهی دینی درستی به او داده‌ایم، نه نمونه‌های عالی ارائه می‌کنیم، سپس توقع داریم که اینها همه، نماز شب خوان باشند! ریشه‌های مشکل را بدانیم که کجاست. حضرت

امیر (ع)، بزرگ‌ترین تربیت شده پیغمبر، خطاب به خلیفه سوم فرمود: کارگزاران حکومت اسلامی تا هر جا که خورشید بر آن بتابد، اگر ظلمی و فسادی کنند، ما نیز مسئولیم. چون

امیر المؤمنین (ع)
دربارهٔ ائمهٔ حق فرمود: در حکومت اسلامی، روحانیون یا علمای دین و حاکمان دینی باید سطح زندگی‌شان از سطح متوسط مردم، پایین‌تر باشد تا بتوانند دین را به درستی تبلیغ و به درستی اجرا کنند. اگر روحانیت یا مسئولان حکومت در سه قوه، در خانه‌های اشرافی، زندگی کنند و با سفره‌های آنچنانی و روابط فامیلی آنچنانی، تشکیل دهند، اینان نمی‌توانند حکومت دینی را در این مملکت اجرا کنند.

این که کسانی در شمال تهران، در خانه‌های چندمیلیاردی زندگی کنند و در پایین همین شهر، خانواده‌هایی با ده، پانزده سرعائله، در دو اتاق یا یک اتاق زندگی کنند، این فاصله طبقاتی، با آن دستور العمل پیغمبر سازگار نیست.

مردم، متواضع و مؤدب سخن بگویند. و از موضع قدرت و سلطه با مردم حرف نزنند. مردم، ذوی الحقوق‌اند. اینها عین روایت پیامبر اکرم و حضرت امیر و اهل بیت است. ابن مسعود می‌گوید: روزی مردی با پیامبر سخن می‌گفت و بدنش می‌لرزید. هیبت پیغمبر، او را گرفته بود. اما پیامبر، به دنبال شوکت مادی نبود، شوکت معنوی داشت. پیامبر متوجه شدند که این مرد، در حین صحبت دست و پایش می‌لرزید. فرمود: «هون علیک، فلست بملک؛» بر خودت آسان بگیر.





کارهای سخت را می‌پذیرفت و انجام می‌داد؛ همواره گرسنه بود؛ ظاهر حالش مانند ضعیفان بود، اما قلبش قوی بود، همچون بردگان می‌نشست؛ بر کفش خود پینه می‌زد و لباسش را وصله می‌کرد؛ بر خر برهنه سوار می‌شد.^{۱۵}

حالا بعضی افراد نگویند که توقع داری مسئولان، یک خر یا یک بز به خانه هایشان ببرند و سوار بر خر برهنه، به مقر حکومتی بیایند یا صبح به صبح، بز بدوشند. ما برداشتی قشری از دین نداریم، ولی پیامش این است که آقایان همه شما باید این سیره و روش را دنبال کنید؛ چون در همان دوره هم می‌گفتند: آقایان کسر شأن پیغمبر ﷺ و حاکم اسلام است. می‌فرمود: نه، من مثل برده‌ها بر زمین می‌نشینم و به دست خود، شیر بز می‌دوشم و در روایت است او هیچ‌گاه در حال تکیه دادن، نه چیزی خورد و نه چیزی گفت.^{۱۶} و خوش نمی‌داشت که به شاهان شبیه باشد و می‌فرمود: «تا زنده‌ام پنج چیز را ترک نخواهم کرد: سلام کردن بر کودکان، غذا خوردن در کنار بردگان، نشستن بر خاک و سوار شدن بر الاغ برهنه (که پایین‌ترین طبقات سوارش می‌شدند)، دوشیدن شیر بز به دست خود و پوشیدن لباس پشمی.»

پیامبر ﷺ فرمود: «سه گروهند که صدای نمازشان از گوش خودشان بالاتر نخواهد رفت و دعایشان به خداوند و ملکوت نخواهد رسید، یک گروه، مسئولینی اند که جامعه‌ای را مدیریت می‌کنند در حالی که مردم از آنها خوششان نمی‌آید. «وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^{۱۷} فرمود: «لَا تُحْرَمُ عَلَيْكَ أَعْرَاضُهُمْ»^{۱۸} چند گروه که آبرویشان محترم نیست و باید در ملاء عام آنها را نهی از منکر و نقد کرد و باید بز آنان را شکست. از جمله، کسانی که بر مسند قدرند یا ثروت در اختیار دارند اما ستم می‌کنند. این است فرهنگ اسلام.

پیامبر ﷺ فرمود: «بر صاحبان قدرت و ثروت، نظارت کنید، متهمشان کنید، سکون نکنید!» پیامبر ﷺ فرمود: «در برابر روحانیونی که نان دین می‌خورند و به دنیای خودشان خدمت می‌کنند، سکوت نکنید، به خاطر حفظ دین، متهمشان کنید.»

و فرمود: «حاکمان را که از قدرت، سوء استفاده می‌کنند، متهم کنید و نیز ثروتمندانی که حق الله و حق الناس را در ثروت و سرمایه ادا نمی‌کنند.» البته از سوی دیگر هم فرمود: «سه گروهند که دعای آنها حتماً مستجاب است و رد نخواهد شد: یکی، امام و رهبر و حاکم عادل است، «الْإِمَامُ الْمَقْسُطُ»^{۱۹} پس، از هر دو سو داریم، هم بزرگ‌ترین تجلیل‌ها از مسئول صالح و هم بزرگ‌ترین اتهامات و حمله‌ها به مسئولان فاسد را داریم.

بعد دیگر در این هدیه الهی آن بود که تشریفات حکومتی نداشت. در روایت نقل شده است: «پیغمبر و اصحابشان همواره حلقه‌می‌نشستند و اگر کسی وارد می‌شد، به واسطه نداشتن تشریفات

کسانی گفتند و نوشتند که چون از دین، سوء استفاده می‌شود بنابر این، راه حل، تفکیک دین از حکومت است. ما به آنها عرض می‌کنیم که مگر از علم سوء استفاده نمی‌شود؟ مگر از تکنولوژی، از آزادی، از مفهوم روشنفکری، از همه مفاهیم سوء استفاده نشده و نمی‌شود؟ شما آیا هرگز به این بهانه گفته‌اید که چون از علم سوء استفاده می‌شود، ما علم را کنار بگذاریم؟ پس چرا درباره دین، چنین سخنی به زبان جاری می‌شود؟

چه تعداد نظریه پرداز اسلامی برای تئوری دادن و ساختن حکومت و جامعه دینی کامل تر، هم اکنون و در آغاز دهه سوم انقلاب و حکومت اسلامی در اختیار داریم؟ کم و انگشت شمار.

برادر، راحت باش. من شاه نیستم. «إِنَّمَا أَنَا بِنُ امْرَأَةٍ كَأَنَّ تَأْكُلُ الْقَدَّ»^{۲۰} من پسر همان زنی هستم که مثل شما غذای مانده و ساده می‌خورد، من با دست خودم شیر بز می‌دوشم.^{۲۱} یا نقل شده است که روزی سلمان و بلال خدمت پیغمبر آمدند. سلمان به رسم ایرانی‌ها به روی پای پیغمبر ﷺ افتاد تا آن را ببوسد. پیامبر ﷺ فرمود: سلمان، کاری را که ایرانیان و عجم با شاهانشان می‌کنند، انجام نده. «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبْدِ اللَّهِ أَكَلُ مِمَّا يَأْكُلُ الْعَبْدُ أَفَعَدُّ كَمَا يَقَعْدُ الْعَبْدُ»^{۲۲} من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، آنگونه که بردگان می‌خورند و بردگان بر خاک می‌نشینند، من نیز همانگونه می‌خورم و می‌نشینم. اینها درس چه باید کرد است. هرگاه همه مسئولان حکومت اینگونه اسلامی شدند، شما بدانید که همه مشکلات، بیایی حل خواهد شد.

حضرت امیر (ع) در توصیف پیامبر ﷺ می‌گوید: «پیامبر (ع)، دعوت بردگان را برای غذا می‌پذیرفت؛ بر خاک می‌نشست، با دست خود، بز می‌دوشید؛ چهره بر خاک می‌مالید؛ نزد مردم، متواضع و فروتن بود؛ پایش را نزد مردم حتی کودکان، دراز نمی‌کرد؛ وقتی به او مراجعه می‌کردند، تکیه نمی‌داد؛ به احترام مردم

نمی‌فهمید چه کسی رئیس و چه کسی مرئوس است».^{۲۰}

حکومت اسلامی اینهاست. چون تشریفات و ادا و اصول نداشت، کسی نمی‌فهمید که بالا و پایین مجلس کجاست. در حکومت اسلامی اصلاً ما جایگاه مخصوص مسئولان و دولتمردان نداریم، مسائل امنیتی، بحث دیگری است و تنها مسائل امنیتی در این میان، ممکن است دخالت داشته باشد. پیامبر ﷺ وقتی وارد مدینه شد، همه منتظر بودند که ایشان به کدام محله می‌رود و در کدام خانه فرود می‌آید تا آنجا پس از این، مهم‌ترین مکان شود.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: شتر را رها کنند و فرمودند هر جا که این شتر نشست، من همان جا ساکن می‌شوم. شتر رفت و رفت تا جلوی در یکی از فقیرانه‌ترین خانه‌های مدینه فرود آمد و آنجا مقر پیغمبر ﷺ شد.^{۲۱} آقا کارها را به شرافت‌مندان و غیر شرافت‌مندان، تقسیم نمی‌کرد. نظام ارباب - رعیتی برقرار نمی‌کرد. خودش مثل یک کارگر، یک کارگر ساده، کار می‌کرد و چوب جمع می‌کرد. وقتی اصحاب کار می‌کردند، خودش هم راه می‌افتاد و اهل عمل بود. مسجد که می‌ساختند، خود به پای می‌خاست و کارگری می‌کرد.

پیغمبر ﷺ در حکومتش، حلقه‌های بسته سیاسی و کاست قدرت و باندبازی و قوم و خویش‌بازی نداشت، بین آن همه ریش سفید و اصحاب و آدم‌های مهم، گاه جوان صالح نوزده ساله‌ای مثل اسامه را فرمانده بزرگ‌ترین لشکرکشی‌اش که جنگ با امپراتوری روم بود، قرار می‌داد. یا وقتی مکه را فتح می‌کند، عتاب بن اسید - جوان بیست ساله - را به حاکمیت مکه می‌گمارد.

به زنان نیز کاملاً توجه داشت و به آنان شخصیت و فرصت می‌داد. اینها فرهنگ‌هایی بود که ایشان تغییر دادند. در جامعه‌ای که دختر را زنده به گور می‌کردند و قرآن می‌گوید: «وقتی به کسی خبر می‌دادند که خانم دختر زاییده، رنگ از رویش می‌پرید»^{۲۲} در این جامعه، پیغمبر ﷺ

می‌فرماید: «هرگز به زنان، اهانت نمی‌کند، مگر افراد پست و لئیم» و ایشان به قدری برای آنان هویت و شخصیت قائل بود که جداگانه به خانم‌ها فرصت بیعت داد.^{۲۳}

مردان بیعت کردند، سپس گفتند خوب دیگر، ما به جای خانم‌هایمان هم بیعت کردیم و اهل بیت ما هم تابع ما هستند. آیه نازل شد که نه، مردان به جای زنان، بیعت نکردند و خانم‌ها جداگانه بیعت کردند، پیامبر ﷺ دوباره مراسم بیعت مستقلی برای زنان گذاشتند و حضور اجتماعی و سیاسی و تعهد و مسئولیت‌پذیری زنان را آموزش دادند.

پیامبر ﷺ فرمود: «بِسِّ الْقَوْمِ قَوْمٌ لَا يَقُومُونَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالْقِسْطِ»^{۲۴} بد جامعه و ملتی است، ملتی که عدالت‌خواه نیست و برای اجرای عدالت و قسط، عدالت در حوزه اقتصاد،

قضاوت، سیاست و فرهنگ قیام نمی‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: «كُلُّوْا جَمِيعًا وَلَا تَفْرُقُوا»^{۲۵} بخورید! اما تنها، تنها نخورید و (بر سر سفره نیز) متفرق نشوید. این، منطق اسلام است و پاسخ چه باید کرد؟ اینهاست. نه این‌که یک طبقه، آن طرف شهر بخورند، تا بترکند و بالا بیاورند، از فرط سیری با دشمنان گردو بشکنند و ندانند پول‌ها را چگونه خرج کنند، و یک عده هم این سوی شهر از گرسنگی در ماندند، چهار دختر دم‌بخت، پسر دم‌بخت دارد و یک جهیزیه ساده را نمی‌تواند تهیه کند، خود را از ساختمان هشت طبقه‌توزار تخانه دولتی پایین می‌اندازد. اینها چیزهایی است که باید اصلاح بشود. کسانی که می‌خواهند دین را اصلاح بکنند، باید خودشان

را اصلاح بکنند. کتاب و سنت، احتیاجی به اصلاح ندارد؛ بلکه احتیاج به فهم و عمل دارد. مشکل جمهوری اسلامی، ولایت فقیه نیست که می‌خواهد آن را از قانون اساسی حذف کنید، مشکل این انقلاب و حکومت دینی بودنش نیست که می‌خواهد دین‌زدایی کنید. مشکل، خود ما و شما، مشکل، ولایت فقیه نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس سیر بخوابد و در شهر یا همسایگی او کسانی گرسنه‌اند از ما نیست و به خداوند و روز قیامت ایمان نیاورده است»^{۲۶} ایشان به طبقات محروم و زحمتکش احترام می‌گذاشت، در برابر مفت‌خورها و انگل‌ها موضع می‌گرفت و می‌فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنَ آلِیْ كَلْبَةَ عَلِیِّ النَّاسِ»^{۲۷} نفرین به آنان که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازند و بدون خدمات مادی و معنوی به جامعه، امکانات جامعه را مصرف می‌کنند.

در جنگ تبوک که از جبهه برمی‌گشتند، مردم به استقبال آمده بودند، زنها، پیرها و از جمله، پیر مردی به نام سعد انصاری به استقبال پیامبر ﷺ و مجاهدین آمده بود، جلو آمد و با ایشان مصافحه کرد، پیامبر دید که دستش خیلی زیر است، چاک چاک است. پیامبر فرمودند:

دست‌هایت چقدر خشن است؟ خود پیغمبر ﷺ هم آدم نازپرورده‌ای نبود. از کودکی، چوپانی و ... کرده بود. ولی با این وجود، ببینید دست

آن پیر مرد چگونه بود. پیامبر ﷺ فرمودند: دست‌هایت چقدر خشن است؟ گفت: آقا «أَضْرِبْ بِالْمَرْوَةِ وَالْمَسْحَاةِ» من کارگرم، کار می‌کنم. بیل می‌زنم، «فَانْفَقَ عَلَی عَمَالِی» خانواده ام را تأمین می‌کنم. توجه کنید، پیامبر اکرم از جبهه برگشتند، همه مردم و مجاهدین آنجا حاضرند، پیامبر دست این

پیر مرد زارع کارگر را می‌گیرد و طوری که همه ببینند، بلند می‌کند و پایین می‌آورد: «فَقَبَلَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ» پیامبر دست این کارگر را پایین می‌آورد، می‌بوسد و سپس بالا می‌برد و خطاب به همه جمعیت می‌گوید: «هَذِهِ يَدُ اللَّهِ لَا تَمْسَسُ النَّارَ»^{۲۸} به

خدا سوگند این دستی است که آتش جهنم، آن را لمس نخواهد کرد. این است مردم‌داری. در باب رباخواران فرمود: «در شب

معراج کسانی را دیدم که شکم‌هایشان پر از مار بود و از بیرون دیده می‌شدند. پرسیدم: جبرئیل، اینان با چنین عذایی، کیستند؟ گفت: سرمایه‌داران مفت‌خوار و رباخوار جامعه هستند که مثل انگل به

جامعه آویزان شده‌اند.» رحمت و ملاحظت و تواضع و ادب پیغمبر ﷺ را می‌دانید از آن طرف، قاطعیت پیغمبر ﷺ را هم ببینید. وقتی اصل نظام اسلامی و انقلاب و عدالت اجتماعی و احکام الله در خطر بود، پیغمبر با کسی معامله و مسامحه نمی‌کرد. اولاً، حدود هشتاد

جنگ را همین پیامبر رحمت، داشته که بعضی از اینها را خود آن حضرت، مستقیم فرماندهی کرده است، خود با شمشیر و سلاح، عده زیادی را بر خاک انداخت. نقل شده است که در جنگ أُحُد وقتی ایشان مجروح شده بودند و خونریزی زیاد بود و مسلمانان تقریباً از پا درآمده بودند، سپس که دوباره سازماندهی شدند، یکی از نیروهای دشمن نزدیک می‌شد، فکر کرد که اینها پراکنده شده‌اند و دیگر

نمی‌توانند کاری بکنند، چند نفر از اصحاب بلند شدند او را برزنند، پیغمبر ﷺ فرمود خودم باید او را برزنم. نیزه‌ای برداشت، نشانه گرفت و به دقت پرتاب کرد، درست به نقطه‌ای میان کلاهخود و زره، در گردن آن مشرک فرو رفت و افتاد و تا

آقایان وقتی به
کنفرانس‌های بین‌المللی
برای گفت و گوی تمدن‌ها
می‌روند، نباید ایدئولوژی‌های خود
غریبان را به آنها پس بدهند تا آنان
نیز زیر لب به ما بخندند، بلکه باید با
آنها معارف و احکام و منطق اسلام را
در میان گذاشت. منطقی که در آن
پیامبر اکرم ﷺ، ادب را حتی در
برابر دشمن رعایت می‌کرد.

این فرهنگ، احتیاج
به اصلاح ندارد؛ بلکه حاکمان و
مدیران ما نیازمند اصلاحند و باید
خود را با این فرهنگ تطبیق بدهند.
هر گاه مسئولان رده‌های مختلف
حکومت در سه قوه، خود را با این
فرهنگ، تطبیق دادند، آن روز بدانید
که دیگر هیچ مانعی جلوی راه این
حرکت و این انقلاب، در سراسر
جهان نخواهد ایستاد.

آخر عمر، معلول شد، یا وقتی اسرای بدر را گرفتند حتی دو سه تن از آنان را که می دانست اصلاح نخواهند شد، و جرم مرتکب شده بودند، دستور اعدامشان را داد.

وقتی یهود بنی قریظه، پیمان شکنی و خیانت کردند و در جنگ احزاب و خندق از پشت ضربه زدند، پیامبر ﷺ آنان را محاصره کرد، سپس دستور داد ششصد نفر از مردان جنگی آنان را اعدام کردند. این قاطعیت نیز در منطق پیامبر وجود دارد، همان پیامبر رحمت و ادب و تواضع، این بعد را هم داشت. بعضی این ابعاد را نمی بینند؛ بعضی هم آن ابعاد را نمی بینند، مشکل همه ما بر خورد گزینشی با دین است. بخشی از این ابعاد را می بینیم و بقیه را نمی بینیم. یک عده هم تنها طرف دیگر را می بینند و هر کسی هم مدعی دین می شود و می گوید این قرائت من است. پیغمبر آماده جنگ روم و حمله به جبهه غرب می ششوند، جنگ روانی شدیدی پشت جبهه شروع شد که آقا باید صلح کنیم. مذاکره کنیم و جای جنگ نیست، امپراتوری روم با این قبایلی که ما با آنها جنگیدیم فرق می کند. این ابر قدرت است؛ هوا هم گرم است و خشکسالی است، موقع جمع محصول است شعار جنگ بس است، خشونت بس است، پشت جبهه پیغمبر راه افتاد. حتی بعضی شبهه شرعی و مقدس بازی های افراطی می کردند. یک عده با صراحت می گفتند جنگ و این مبارزه با استکبار، حرف مفت و شعار مفت است، برو به زندگی ات بچسب و منافع ملی، یعنی فقط شکم و زیر شکم خودت، و الا اصول و ارزش و عدالت، مطرح نیست این منافع ملی به قرائت آنهاست. اما عده ای از راه مقدس مابی وارد شدند؛ یکی از آنها گفت: آقا ما معاف کن. پیغمبر فرمود: آقا جان، عازم جبهه هستیم؛ آماده شو. گفت: آقا ما معاف بفرمایید. فرمودند: چرا؟ گفت: آخر به طرف روم می روید و این دخترهای روم و شام،

خیلی خوشگلدند، من هم آدم ضعیفی ام، خودم را نمی توانم کنترل کنم، اگر ما به این منطقه رفتیم و من کنترل خود را از دست دادم و به فتنه افتادم، چه کسی جواب شرعی اش را می دهد؟ عذر شرعی می آوردند که جبهه نروند. جریان سازی وسیعی به راه افتاد که به جبهه نروند و جنگ با روم و نبرد و مقاومت در مقابل استکبار صورت نگیرد. گروه جنگ روانی، تشکیلاتی پیدا کرده بودند. پیغمبر اکرم فرمان داد که مرکز اصلی تشکیلات آنها و آن خانه را که سازماندهی جنگ روانی و مقاومت در مقابل فرمان جهاد می شود، آتش بزنند، خراب کنند. وقتی از همین جنگ برگشتند و خیانت منافقین و حتی طرح ترور پیغمبر مطرح شد، برخورد شدیدتری هم با آنان کرد که قضیه مسجد ضرار است. آنها در چند کیلومتری مدینه، مسجدی ساخته بودند، به عنوان ذکر و دعا و نیایش و قبلاً هم از پیغمبر خواسته بودند که آقا شما تشریف بیاورید و مسجد ما را افتتاح بکنید. پیغمبر ﷺ فرمود: هر وقت فرصت کنم می آیم، اما از جنگ که برگشتند معلوم شد که حتی این مسجد هم پایگاه توطئه علیه نهضت شده است؛ لذا ایشان دستور دادند که مسجد را خراب کنند و آتش بزنند.^{۲۹}

همچنین در شرایطی که پیغمبر اکرم در بدترین شرایط از نظر مادی و نظامی و در محاصره مطلق بودند، ایشان آن نامه مشهور را به سران جهان، به امپراطوری روم و ایران و مصر و حبشه می نویسند و یکجا همه حکومت های دنیا را به اسلام دعوت می کنند. شما ببینید در آن شرایطی که در بدترین موقعیت ضعف در جنگ احزاب و خندق در محاصره ماند و خود پیغمبر کلنگ می زند و اصحاب می گویند آن قدر گرسنه بود که به شکمش سنگ بسته بود. البته معمولاً پیامبر چیزی نمی خورد و علاوه بر ریاضت های همیشگی اش، اکنون در محاصره، دیگر چیزی هم نبود که بخورد.

راوی می گوید: در این شرایط، پیغمبر در خندق، کلنگ می زد، کلنگ به سنگی خورد و جرقه ای پرید، فرمود: من فتح ایران و روم را در پرتو این جرقه می بینم. بعضی از این آقایان خندیدند، مسخره کردند که: شکمش گرسنه است و ما یک لقمه نان نداریم بخوریم و در محاصره ایم، او می خواهد ایران و روم را فتح کند. روشنفکر بازی برای سازش و تسلیم در گرفت و شروع کردند به مسخره کردن ایشان، و در چنین اوضاعی است که آن نامه را می نویسند، پیامبر هم اصلاً تعارف نیست؛ یعنی ایشان به امپراطور ایران و روم نامه نمی نویسند که آقا حالا بیایید، مثلاً با هم یک گفت و گویی بکنیم و ببینیم که آیا شما راست می گوید یا ما. این گونه نبود. ببینید نامه هایش به پادشاه یمن، پادشاه حبشه، شاه حیره، حاکم مصر، امپراطور روم و شاه ایران این است که همه اینها را

یکجا به اسلام می خوانند.

ادبیات پیغمبر در این نامه ها چنین است:

«سلام بر کسی که تابع هدایت باشد؛ تو را به پرچم اسلام فرا می خوانم؛ اسلام بیآور تا سالم بمانی و اگر مبارزه کنی مسئولیت همه مردمست با تو خواهد بود». اینگونه بود، بحث صدور انقلاب و گفت و گو با قدرت های استعماری جهان چنین بود. و قضیه صلح حدیبیه هم اصلاً بحث سازش و تسلیم نبود. قضیه صلح حدیبیه را که بعضی ها مطرح می کنند من خواهش می کنم بروند تاریخش را درست بخوانند. اصلاً صلح حدیبیه، امتیاز گیری بود، نه امتیاز دادن. یک صلح تاکتیکی موقت برای فتح مکه بود که چند ماه بعد از همین قضیه اتفاق افتاد.

پی نوشت ها:

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۱.
۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.
۳. امامی شیخ صدوق، صص ۶۳۵ - ۶۳۴.
۴. سوره مزمل، (۷۳)، ۱۰.
۵. سوره نحل، (۱۶)، ۱۲۵.
۶. سوره نمل (۲۷)، ۶۴.
۷. کافی، ج ۶، ص ۵۱۲.
۸. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۰۸.
۹. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.
۱۰. نزهة الناظر، ص ۴۱.
۱۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۶.
۱۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.
۱۳. خصال، ج ۱، ص ۲۷۱.
۱۴. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۳.
۱۵. ر.ک: بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۱۴.
۱۶. محاسن برقی، ص ۳۸۳.
۱۷. سوره هود، (۱۱)، ۲۸.
۱۸. النصائح الکافیة، ص ۱۵۰.
۱۹. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۰.
۲۰. مکارم الاخلاق، ص ۱۶.
۲۱. المناقب (ابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۱۳۳.
۲۲. سوره نحل، (۱۶)، ۵۸.
۲۳. فرازهایی از تاریخ پیامبر، تألیف جعفر سبحانی، ص ۵.
۲۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱.
۲۵. همان، ج ۶۲، ص ۲۹۱.
۲۶. همان، ج ۷۵، ص ۳۶۲.
۲۷. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۲.
۲۸. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۹.
۲۹. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

